

## شوراها حق ندارند به سازمان های دولتی مبدل گردند

شوراها- شکل روسی دیکتاتوری پرولتری هستند. اگر یک نفر تنوریسین مارکسیست هنگام رساله نوشتن درباره ی دیکتاتوری پرولتاریا، این پدیده را به طور واقعی بررسی می کرد (و نظیر کائوتسکی به جزع و فزع خرده بورژوا مابانه بر ضد دیکتاتوری نمی پرداخت و نغمه های منشویکی را از سر نمی گرفت) آن گاه چنین تنوریسینی یک تعریف عمومی برای دیکتاتوری بیان می داشت و سپس شکل خاص، شکل ملی آن یعنی شوراها را بررسی می نمود و شوراها را به مثابه یکی از اشکال دیکتاتوری پرولتاریا مورد انتقاد قرار می داد.

روشن است که از کائوتسکی، پس از «اصلاحات» لیبرال مآبانه وی در آموزش مارکس راجع به دیکتاتوری، نباید انتظار یک کار جدی داشت. ولی بررسی این که او به چه نحوی مسئله چگونگی شوراها را مورد تحقیق قرار داده و به چه نحوی از عهده ی آن برآمده است بی نهایت جالب توجه است.

او چگونگی پیدایش شوراها را در سال ۱۹۰۵ به یاد می آورد و می نویسد شوراها آن چنان «شکلی از سازمان پرولتری را به وجود آوردند که از تمام اشکال دیگر جامع تر (umfassendste) بود، زیرا همه ی کارگران مزدور را در بر می گرفت» (ص- ۳۱). در سال ۱۹۰۵ شوراها فقط مؤسسات محلی بودند ولی در سال ۱۹۱۷ اتحادیه سراسر روسیه شدند.

کائوتسکی چنین ادامه می دهد: «هم اکنون دیگر سازمان شوراها تاریخچه با عظمت و پرافتخاری در پشت سر خود دارد. ولی آن چه را در پیش دارد از این هم

پرتوان تر است و ضمناً منحصر به روسیه ی تنها هم نیست. همه جا معلوم می گردد که علیه نیروهای عظیمی که سرمایه مالی از لحاظ اقتصادی و سیاسی در اختیار دارد، اسلوب های پیشین مبارزه ی اقتصادی و سیاسی پرولتاریا کافی نیست» (versagen- این کلمه آلمانی کمی از «کافی نیست» تندتر و اندکی از «ناتوان است» سست تر است). از این اسلوب ها نمی توان صرف نظر کرد و لزوم آن ها برای مواقع عادی کماکان باقی می ماند، ولی گاه گاه در برابر آن ها وظائفی قرار می گیرد که قادر به انجام آن نیستند و موفقیت در انجام آن ها فقط در صورت درآمیختن کلیه ی سلاح های سیاسی و اقتصادی نیروی طبقه ی کارگر امکان پذیر است» (ص- ۳۲).

استدلال بعدی مربوط است به اعتصاب توده ای و این که «بورکراسی اتحادیه های کارگری» که به همان درجه اتحادیه های کارگری ضرورت دارد «به درد رهبری نبردهای توده ای پرتوانی، که بیش از پیش به شاخص زمان بدل می گردند، نمی خورد»...

کائوتسکی در خاتمه می گوید: ... «بدین طریق سازمان شوراها یکی از مهم ترین پدیده های زمان ماست. این سازمان نوید آن می دهد که در نبردهای قطعی عظیم بین سرمایه و کار، که ما به استقبال آن می شتابیم، اهمیت قاطع کسب نماید.

ولی آیا ما حق داریم از شوراها توقعی بیش از این داشته باشیم؟ بلشویک ها که پس از انقلاب نوامبر (طبق تقویم جدید یعنی طبق تقویم ما: انقلاب اکتبر) سال ۱۹۱۷ به اتفاق سوسیال رولوسیونرهای چپ در شوراهای نمایندگان کارگران روسیه اکثریت به دست آوردند، پس از برانداختن مجلس مؤسسان دست به کار آن شدند که شورا را، که تا آن زمان سازمان بیکار جوی یک طبقه بود، به سازمان دولتی بدل نمایند. آن ها دموکراسی را، که خلق روس در انقلاب مارس (طبق تقویم جدید و فوریه طبق تقویم ما) به چنگ آورده بود، نابود کردند. طبق همین هم، بلشویک ها دیگر خود را سوسیال دموکرات نخواندند. و اکنون خود را کمونیست می نامند»

(ص-۳۳، تکیه روی کلمات از کائوتسکی است).

هر کسی با نوشته های منشویک های روس آشنا باشد، فوراً متوجه می شود که چگونه کائوتسکی برده وار گفته های مارتف، آکسلرود، اشتین و شرکاء را رونویس می کند. همانا «برده وار»، زیرا کائوتسکی تا حد خنده آوری واقعیات را به سود خرافات منشویکی تحریف می نماید. کائوتسکی این زحمت را بر خود هموار نکرد که از خبرآوران خود نظیر اشتین برلنی یا آکسلرود استکھلمی کسب اطلاع نماید که مسئله تغییر عنوان بلشویک ها به کمونیست و مسئله ی اهمیت شوراها به عنوان سازمان های دولتی چه زمانی مطرح شده بود. اگر او این اطلاع ساده را کسب کرده بود، این مطلب خنده آور را نمی نوشت، زیرا هر دو این مسائل را بلشویک ها در آوریل سال ۱۹۱۷ مثلاً در «تزهایی» من مورخ ۴ آوریل ۱۹۱۷ یعنی مدت ها قبل از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ (و به طریق اولی قبل از برهم زدن مجلس مؤسسان در ۵ ژانویه سال ۱۹۱۸) مطرح کرده بودند.

ولی این استدلال کائوتسکی که من تمام و کمال آن را نقل کرده ام، جان کلام تمام مسئله مربوط به شوراهاست. جان کلام همانا در این است که آیا شوراها باید بکوشند تا سازمان های دولتی شوند. (بلشویک ها در آوریل ۱۹۱۷ شعار «تمام قدرت به دست شوراها» را اعلام کردند و در کنفرانس حزب بلشویک ها منعقد در همان آوریل سال ۱۹۱۷ بلشویک ها اظهار داشتند که به جمهوری پارلمانی بورژوائی قناعت نمی ورزند و خواستار جمهوری کارگری- دهقانی از تیپ کمون یا شوراها هستند)؛ یا این که شوراها نباید در این راه بکوشند، نباید قدرت را به دست گیرند، نباید سازمان های دولتی شوند، بلکه باید به عنوان «سازمان های پیکارجوی» یک «طبقه» باقی مانند (این همان اصطلاحی است که مارتف به کار برده و با آرزوهای ساده لوحانه خود، این واقعیت را، که شوراها به هنگام رهبری منشویکی آلت تبعیت کارگران از بورژوازی بودند، با ظاهر آراسته ای پرده پوشی نموده است).

## شوراهای حق ندارند به سازمان های دولتی مبدل گردند

کانونتسکی سخنان مارتف را کورکورانه تکرار کرده است بدین معنی که قطعاتی از مباحثه تنوریک بلشویک ها با منشویک ها را برداشته و این قطعات را بدون انتقاد و به طریقی بی معنا بر مسائل عمومی تنوریک مربوط به سراسر اروپا منطبق نموده است. در نتیجه چنان آشی از کار در آمده است که هر کارگر آگاه روس را، هرآینه با استدلالات نقل قول شده ی کانونتسکی آشنا شود، از خنده روده بر خواهد نمود.

و هنگامی که ما به کارگران اروپا توضیح دهیم در این مورد مطلب از چه قرار است، همه آن ها نیز ( به جز یک مشت سوسیال امپریالیست ریشه دار) کانونتسکی را با همین خنده استقبال خواهند کرد.

کانونتسکی در حق مارتف دوستی خاله خرسه کرده و اشتباه مارتف را با وضوحی فوق العاده به مهملات رسانده است. در حقیقت هم ببینید از گفته های کانونتسکی چه حاصل آمده است.

شوراهای تمام کارگران مزدور را در بر می گیرند، اسلوب های پیشین مبارزه ی اقتصادی و سیاسی پرولتاریا علیه سرمایه مالی کافی نیست. شوراهای ایفای نقش عظیمی را در پیش دارند که منحصر به روسیه نیست. آن ها نقش قاطعی را در نبردهای قاطع عظیم بین سرمایه و کار در اروپا بازی خواهند کرد. این است گفته های کانونتسکی.

بسیار خوب. «نبردهای قاطع بین سرمایه و کار»- آیا این نبردها این مسئله را، که کدامیک از این طبقات قدرت دولتی را تصاحب خواهد نمود، حل نخواهد کرد؟

اصلاً و ابداً. معاذاله

شوراهای تمام کارگران مزدور را در بر می گیرند در نبردهای «قاطع» نیاید

سازمان دولتی شوند!

پس دولت چیست؟

دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوب یک طبقه به دست طبقه ی دیگر.

بنابر این طبقه ی ستم کش، پیشاهنگ تمام زحمت کشان و استثمارشوندگان در جامعه معاصر، باید برای «نبردهای قاطع بین سرمایه و کار» بکوشد، ولی نباید به این ماشین، که سرمایه به توسط آن کار را سرکوب می نماید، دست بزند! — نبايد این ماشین را درهم شکند! — نبايد از سازمان جامع خود برای سرکوب استثمارگران استفاده کند!

به به، احسنت. آقای کائوتسکی! «ما» مبارزه ی طبقاتی را همان طور قبول داریم، که تمام لیبرال ها قبول دارند، یعنی بدون سرنگون ساختن بورژوازی... این جاست که دست کشیدن کامل کائوتسکی هم از مارکسیزم و هم از سوسیالیزم آشکار می گردد. این در واقع پیوستن به بورژوازی ست که آماده است هر چه را خواسته باشید جایز شمرد، مگر تبدیل سازمان های طبقه ی تحت ستم خود را به سازمان های دولتی، این جا دیگر کائوتسکی به هیچ وجه نمی تواند خط مشی خود را، که همه چیز را با هم آشتی می دهد و در برابر تمام تضادهای عمیق با عبارت پردازی گریبان خلاص می کند، نجات بخشد.

یا کائوتسکی از هرگونه انتقال قدرت دولتی به دست طبقه ی کارگر امتناع می ورزد، یا این که جایز می شمارد که طبقه ی کارگر ماشین قدیمی دولتی بورژوائی را به دست گیرد ولی به هیچ وجه جایز نمی شمرد که این ماشین را درهم شکند، خورد کند و ماشین نوین پرولتری را جایگزین آن سازد. به هر یک از این دو شق که استدلالات کائوتسکی «تفسیر گردد» و «مورد توضیح قرار گیرد»، در هر دو مورد دست کشیدن او از مارکسیزم و پیوستنش به بورژوازی عیان است.

مارکس در «مانیفست کمونیست» ضمن توضیح این که، چه دولتی برای طبقه ی کارگر پیروزمند لازم ست نوشته است: «دولت یعنی پرولتاریائی که به صورت طبقه ی حاکمه متشکل شده باشد». اکنون شخصی پیدا شده که مدعی ست کماکان مارکسیست است و اظهار می دارد که پرولتاریائی که یکسره متشکل است و به «مبارزه ی قاطعی» علیه سرمایه مشغول است، نباید سازمان طبقاتی خود را به

## شوراها حق ندارند به سازمان های دولتی مبدل گردند

سازمان دولتی بدل کند. «ایمان خرافی نسبت به دولت»، که انگس در سال ۱۸۹۱ درباره ی آن نوشته است: این ایمان «در آلمان به شعور عمومی بورژوازی و حتی بسیاری از کارگران مبدل شده است»، - این است آن چه که کانتوتسکی در این جا از خود بروز داده است. کارگران مبارزه کنید- کوتاه نظر ما با این موضوع «موافق است» (بورژوا هم با این امر «موافق است»، زیرا کارگران به هر حال مبارزه می کنند و فقط باید در این اندیشه بود که چگونه تیزی شمشیر آنان را در هم شکست)- مبارزه کنید، ولی حق ندارید پیروز شوید! ماشین دولتی بورژوازی را منهدم نسازید و «سازمان دولتی» پرولتری را جایگزین «سازمان دولتی» بورژوانی ننمائید!

کسی که به نحو جدی با این نظر مارکسیستی موافق است که دولت چیزی نیست جز ماشینی برای سرکوب یک طبقه به دست طبقه ی دیگر، کسی که اندک تفکری در این حقیقت کرده است، هیچ گاه نمی تواند رشته ی سخن را به این چنین خام فکری بکشاند که بنا بر آن سازمان های پرولتری قادر به پیروزی بر سرمایه مالی نباید به سازمان های دولتی بدل گردند. در همین نکته است که خرده بورژوا که دولت برایش «به هر حال» یک چیز خارج از طبقات یا مافوق طبقات است، خود را متظاهر ساخته است. در واقع هم چرا باید پرولتاریا، که «یک طبقه» است، مجاز باشد با سرمایه ای که نه تنها بر پرولتاریا، بلکه بر تمام مردم، بر تمام خرده بورژوازی، بر تمام دهقانان حکومت می نماید به جنگ قاطع بپردازد، ولی پرولتاریا، این «یک طبقه»، مجاز نباشد سازمان خود را به سازمان دولتی مبدل سازد؟ زیرا خرده بورژوا از مبارزه ی طبقاتی می ترسد و آن را تا پایان، تا عمده ترین نکته نمی رساند.

کانتوتسکی کاملاً سررشته را گم کرده و خود را به کلی لو داده است. دقت کنید: او خود تصدیق نمود که اروپا به استقبال نبردهای قاطعی بین سرمایه و کار می شنابد و

اسلوب های پیشین مبارزه اقتصادی و سیاسی پرولتاریا کافی نیست. و این اسلوب ها اتفاقاً عبارت بود از استفاده ی از دموکراسی بورژوائی. پس نتیجه کدامست؟..

کائوتسکی ترسید رسته ی تفکر را به نتیجه ی حاصله از این جا برساند.

... نتیجه آن است که فقط مرتجع، دشمن طبقه ی کارگر و خادم بورژوازی می تواند اکنون محسنات دموکراسی بورژوائی را رنگ آمیزی کند و درباره ی دموکراسی خالص یاهو سرانی نماید و به سوی گذشته سپری شده روی برگرداند. دموکراسی بورژوائی نسبت به نظام قرون وسطانی مترقی بود و می بایست از آن استفاده کرد. ولی اکنون دیگر برای طبقه ی کارگر کافی نیست. اکنون باید نه به قهقرا، بلکه به جلو، به سوی تعویض دموکراسی بورژوائی با دموکراسی پرولتری نگریست. و اگر کار تدارک انقلاب پرولتری، تعلیم و تشکل ارتش پرولتری در چارچوب دولت بورژوا دموکراتیک ممکن (و ضروری) بود، آن گاه حالا که کار به مرحله ی «نبردهای قاطع» رسیده است، محدود نمودن پرولتاریا در این چارچوب معنایش خیانت به راه پرولتاریا و ارتداد است.

کائوتسکی به مخصه بسیار مضحکی افتاده است، زیرا برهان مارتف را تکرار کرده، بدون این که متوجه شود، که مارتف این برهان را بر برهان دیگری متکی می کند که کائوتسکی آن را در دست ندارد! مارتف می گوید (و کائوتسکی از دنبال وی تکرار می کند) که روسیه هنوز تا مرحله ی سوسیالیزم نضج نیافته است و از این جا طبعاً چنین نتیجه می شود که: هنوز زود است شوراها از ارگان های مبارزه به سازمان های دولتی تبدیل گردند (بخوان: به موقع است که شوراها، به کمک سران منشیویک، به ارگان های تبعیت کارگران از بورژوازی امپریالیست تبدیل گردند). ولی کائوتسکی نمی تواند مستقیماً بگوید که اروپا تا مرحله ی سوسیالیزم نضج نیافته است. کائوتسکی در سال ۱۹۰۹، هنگامی که هنوز مرتد نشده بود، نوشت که اکنون از انقلاب قبل از موقع نباید ترسید و کسی که از انقلاب از ترس شکست امتناع ورزد خانن است. کائوتسکی جرئت ندارد این حکم را مستقیماً منکر

## شوراها حق ندارند به سازمان های دولتی مبدل گردند

شود. و لذا آن چنان خام فکری حاصل می آید که تمام سفاقت و جبن خرده بورژوا را تا آخر فاش می سازد: از یک طرف اروپا برای سوسیالیزم نضج یافته است و به سوی نبردهای قاطع کار علیه سرمایه می شتابد و از طرف دیگر سازمان پیکارچو (یعنی سازمانی که در مبارزه پدید آمده، رشد نموده و استحکام می پذیرد)، سازمان پرولتاریا، پیشاهنگ و سازمانده، سازمان پیشوای ستم کشان را نمی توان به سازمان دولتی بدل نمود!

\* \* \*

این اندیشه که شوراها به عنوان یک سازمان پیکارچو ضروری هستند ولی نباید به سازمان های دولتی بدل گردند، از لحاظ عملی- سیاسی بی نهایت سفیهانه تر است تا از لحاظ تنوریک. حتی در دوران صلح هم که وضع انقلابی وجود ندارد، مبارزه توده ای کارگران علیه سرمایه داران، مثلاً اعتصاب توده ای غیظ و بغض شدیدی را از هر دو طرف و نیز شور فوق العاده ای را برای مبارزه موجب می گردد و در آن بورژوازی دائماً به این موضوع استناد می ورزد که «در خانه صاحب اختیار» است و می خواهد چنین باقی ماند و غیره. و اما در زمان انقلاب، هنگامی که زندگی سیاسی در جوش و خروش است، سازمانی نظیر شوراها که کلیه ی کارگران کلیه ی رشته های صنایع و سپس کلیه ی سربازان و کلیه زحمت کشان و تهی دستان روستا را در بر می گیرد،- چنین سازمانی بخودی خود در جریان مبارزه و بر اثر «منطق» ساده هجوم و دفع هجوم، ناگزیر می شود مسئله را به طور قطعی مطرح سازد. سعی در اتخاذ یک خط مشی بینابینی یعنی «آستی دادن» پرولتاریا با بورژوازی کُند ذهنی است و با ورشکستگی رقت باری مواجه می گردد: در مورد موعظه ی مارتف و سایر منشویک ها در روسیه چنین شد و هرآینه شوراها با دامنه ی کم و بیش وسیعی تکامل یابند و فرصت اتخاذ و استحکام را پیدا کنند. در آلمان و سایر کشورها نیز

ناگزیر چنین خواهد شد. این که به شوراها گفته می شود: مبارزه کنید ولی خود تمام قدرت دولتی را به دست نگیرید و به سازمان های دولتی مبدل نگردید، - معنایش موعظه همکاری طبقات و «صلح اجتماعی» پرولتاریا با بورژوازی است. حتی فکر این موضوع هم خنده آور است که چنین خط مشی در یک مبارزه ی شدید بتواند به چیز دیگری جز ورشکستگی ننگین مواجه گردد. نشستن بین دو صندلی- شیوه ی همیشگی کائوتسکی است. او چنین وانمود می سازد که در هیچ جا با اپورتونیست ها در تنوری موافق نیست. ولی در واقع در تمام نکات اساسی ( یعنی در تمامی آن چه که به انقلاب مربوط می شود) عملاً با آنان موافق است.

منبع: منتخب آثار لنن صفحه ۶۲۸

بازنویس: اکبر سعیدی

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharzarri@yahoo.com](mailto:yasharzarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵